

ابونواس اهوازی ما (از اهواز تا قرناطه)

سید علی صالحی

در بصره دل به دختری کنیز بست: جنان، ساغرگیر عبدالوهاب تقفی خراسانی، اما شاعر را بشیزی به روزگار پتیاره نبود. صاحب امر، او را از درگاه خود رماند، و جنان را نیز میلی به آن آسمان جلی مجنون نبود. ابونواس به جنان پیغام فرستاد:

دشنامم بده دختر
دل از دست داده بی دامن توأم
اما خیالی نیست
مرا همین بس
که نامم بر زبان تو جاری ست،
چه دشنام و چه دعا!

ابونواس را کیسه زر نبود به رسم روزگار، اما رسم رؤیایش بود به بی قیدی. سنت می شکست و به روشنی می گفت: «جز عشق، مرا مذهبی باز نخواهند دید.» و صاحب امر از ترس آبروی خویش و هم به نیت شکست اصرار ابونواس، سرانجام جنان را به تاجری بصری فروخت، اما بصریان تهمت‌ها و طوفانها بر پسر گلنار پارسی بستند، چندان که ناگزیر شد بصره را به جانب بغداد بازگذارد. او سی ساله بود به این ایام، و چون به بغداد رسید، از سوی با نفوذترین خاندان ایرانی یعنی برمکیان، به ویژه فضل ابن یحیی مورد استقبال و حمایت قرار گرفت. و نیز از همین راه به دربار و بارگاه هارون الرشید خلیفه مقتدر بنی عباس راه یافت. آیا عیاش آواره می توانست به سامان شود حتی به موسمی هر چند اندک؟

دشمن ترین مزاحم ابونواس، حسادت هم سخنان و عدا متشرعین نبود، عصبان و نبوغ توأمان، او را به پیش بینی تقدیری این حباب نزدیک تر می کرد که گفته بود سر به سلامت نخواهی برد. ابونواس دربارگاه خلیفه، محبوب زنان و منفور مردان بود.

دسیسه های حاسدان بالا گرفت، خواهر خلیفه نتوانسته بود در معاشرت با ابونواس گوی سبقت بریاید، ابونواس به تکثیر میل و خواهر خلیفه به خشم. عشق و نفرت به آنجا سر زد که ابونواس به هجو خواهر محبوب خلیفه برخاست، یحیی برمکی از او آزرده خاطر و هارون پشیمان از آن همه عنایت. پس او را به زندان در افکندند، و از این میان تنها امین عباسی ولایت عهد عرب، پدر را از فتوی قتل ابونواس پشیمان کرد.

وساطت امین - جگر گوشه
هارون - خلاصی پسر گلنار پارسی
را از مجلس بغداد رقم زد. شبانه
از زندانش وارهاندند، پس با دفتر
شورشوی ترین کلمات خود رو به
مصر نهاد، اما راه به کوفه
برد، صباحی در کوفه کران
گرفت، و سرانجام به مصر
و به مجلس خصیب ابن
عبدالحمید - حاکم مصر
- اندرشد به سالی، که
خوش ترین ایام حیات او
بود. بی گول و بی گزند،
عالی ترین عاشقانه های

کیست این کلمه باز بزرگ؟ گمنام در موطن خویش و خداوندگار قول عرب، غزل عرب، قیامت مهار گسل معنا و می، پسر گلنار اهوازی، با جعد پیریشانش بر پیشانی بلند: ابونواس، حسن ابن هانی.

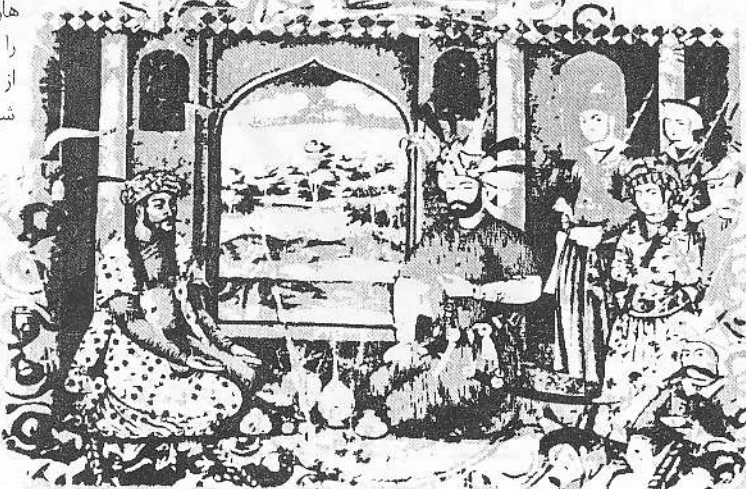
قرن دوم هجری قمری در اهواز عجم زاده شد. اعجوبه بی قرار عصر هارون و مأمون عباسی، رسول رویابین فرهنگ پارسی که به اقتضای ایام و بنا به تقدیر مسلط، تکلم عرب برگزید. حسن ابن هانی، پیاله فروش خواب نخل و نماز تغزل بود. به کودکی برسه گرد بازار عطرفروشان و سقایی آینه بینان بود. نابغه هزار زبانی که گزندگی کلماتش، ملوک را بی مایه، متحجران را مجنون و خلفا را به خشم می آورد. جمع اضداد و ترانه خوان انقلابی، که درینا هنوز در موطن مادری خویش، غریب و گمنام است. دربارتشن قدرستیز، لالایی سلاسل گسل، گهواره به دوشی بی خان رومان که هنوز و تا به امروز، کلام عرب، مجنونی چون او به خود ندیده است، چندان که نزار قبانی به سجده او گفته است: ابونواس، اقیانوس بی پایان رویاهای امت عربی است.

از این حباب تا نزار قبانی، یعنی بیش از یک هزاره و هنوز، ابونواس همچنان سرسلسله شاعران عرب است، همو که به قول اصمعی، پدرش هنی (هانی) از ایرانیان عرب زبان اهواز بود و از ملار به پارسیان زاگرسشنین می رسد: گلنار. حسن پسر گلنار و هنی، پنجاه و هشت سال زندگی کرد و سرانجام جان بر سر شعر و جسارت و سنت شکنی خویش نهاد. عصبانگری گریوه شکن که علیه عصر تکرار و عقبة مطمئن شعر بازمانده از دوران جاهلیت برخاست، تا خود با آن زبان زنده، صریح، ساده و تکان دهنده و نو، به رسول رویاهای عصر خویش و قرون بعد از خود بدل شود.

ابونواس در کودکی یتیم شد. صباحی سرگردان کار و نان و ماوا بود به اهواز. چون مادر به خانه شوی دوم رفت، او نیز دفتر ترانه به شال نهاد و از زاد رود خود به جانب بصره شد. او شیفته شعر این حباب بود و سر در پی یافتن کلامی تازه تر از او. در بصره شاگرد عطاری ایرانی تبار شد، بی جست و جو نماند، سرانجام کوچه به کوچه رفت تا شاعر محبوب خود را بیابد، این حباب را یافت و شاگردی او را پذیرفت. هم در مکتب او بود که برنا شد. این حباب در هر مجلسی، کلام خود را با نغزلی از این نوجوان ایرانی آغاز می کرد.

او گفته بود «زودا بلند آوازه خواهی شد، اما سر به

سلامت نخواهی برد» حسن هنوز جوان بود که آوازه نامش از بصره به کوفه و بغداد رسید. او خوش آموخته بود نزد آموزگار و روزگار خویش. هم به همین ایام تنها به یکی معلم بسنده نکرد، از این حباب اجازه گرفت تا در مکتب خانه های محمد ابن ادريس شافعی، احمد ابن حنبل، محمد ابن جعفر غندریه و خلف احمد حاضر شود. او چشمه شعر و تشنه تارگی های دیگر بود.



ضد سنت خویش را در همین روزگار و به سرزمین یوسف سرود. و شگفتا که از میان کتب برگزیده، تنها از قرأت غزل غزل‌های سلیمان سیراب نمی‌شد، تا آنجا که می‌توان عاشقانه‌های ماندگار او را ادامه طبیعی اما پرده‌دران غزل غزل‌های سلیمان - سروده زنی چوپان در عهدعتیق - دانست.

ابونواس این وهله نیز جهان مصریان را برنتابید، نامه روانه کرد به جنب خاندان هم‌نبار خود، به یحیی برمکی، و از او خواست تا فرصتی دیگر به او دهند. و این عصری است که مردمان عرب در بلاد بی‌کرانه زمان خود، تنها شعر ابونواس را زمزمه می‌کردند. یحیی برمکی در برابر محبوبیت بلامنازع این یتیم اهوازی کوتاه آمد و پیغام روانه کرد که بازآ به عقل، در امان ما هستی! پس ابونواس رو به بغداد نهاد، و هنوز به مأمون خود باز نرسیده بود که هوادارانش به شهر لهله کردند که شاعر شاعران عرب به دارالخلافة بازمی‌آید، و از این میان امین عباسی هم‌پایه او شادمان‌تر می‌نمود. ابونواس لاقدیر نصیحت‌ناپذیر، باز هارون الرشید را به ترانکی مکتوب فریفت، بازآمد و باز به صدر مصطبه نشست:

گفته‌اند که ایرانیان به باده‌نوشی خویش
اندازه نگهدارند و

بی‌هنگام هیچ سخن نگویند
و من بدین شیوه بود

که شب و زن و شراب را به غارت برده‌ام
من که آواره آسمان و زمین نوام...

توتیای تکلم!

که بود این کلمه باز بزرگ، تو گوئی، خوش و تسخر و ترانه، تقدیر غریب او بود. و او باز آرام نگرفت، باز هم زبان به هلاهل اعتراض گشود، هنوز صبحی نرفته بود از بازآمدنش به بغداد بنی‌عباس. که باز بیش از پیش برمکیان را از خود رنجاند و دیگر جای هیچ دفاعی برای خود باز نگذاشت. ابونواس، فضل ابن یحیی را هجو کرد و او را غلام قدرت خواند، و فضل باز هم مدارا کرد اما در نهایت نتوانست لایالی‌گری او را برتابد... تا به روزی که او را از مجلس زنان دربار باز گرفتند و روانه زندانش کردند... مگر این وهله به «توبه‌ای دیگر» خلاص شود، اما او مظهر مطلق شور و شراه بود. هم در سلاسل بغداد و از محسن تاریک خود، خطاب به خاندان برمکی سرود؛ و فضل ابن یحیی را گفت:

زونا

چنان بر باد خواهی رفت

که از خاندانت

حتا یکی نشانه برجریده عالم

باز نخواهند یافت.

و شگفتا که همین پیش‌گویی نیز حادث شد. هنوز ابونواس به روشنایی بعد از خلاصی زندان عادت نکرده بود که سقوط خاندان برامکه آغاز شد، فضل ابن یحیی به نصیحت حسن ابن هانی گوش نسپرده بود، ابونواس گفته بود که، «در حکومت خودکامه و در مجلس بیگانه، چه خدمت کنی و چه شورش، سرنوشت نهایی یکی است...»

حسن ابن هانی باز به گونه‌های معجزه‌آسا از زندان رها شد، زاویه گرفت و صبحی سکوت کرد، اما این وهله حاسدانش او را آرام نگذاشتند. دسیسه بود که از هر سو بر او می‌بارید. تهمت خورده بزرگ صبوری کرد، اما شاعران بغدادی چشم بدین او را نداشتند، سقوط برامکه، داعی عظیم بر دل او گذاشت.

نژادپرستی، غریب‌زنی و ایرانی ستیزی، سایه بربلاد عرب گشوده بود، و ابونواس پسر گلنار پارسی بود. درباریان و وزیران از زبان تند او می‌ترسیدند، حتا سکوت او را به ترفندی موقت تعبیر می‌کردند. نیش کلمات کشنده‌اش را چاره‌ای نمی‌جستند. کمتر قدرت مداری بود که قربانی هجو و هجومش نشده باشد. آن‌ها که سکوت موقت او را ترفندی زیرکانه دانسته بودند، حق داشتند، زیرا سرشت طلعیان‌گر او را شناخته بودند. ابونواس به افسانه‌ای بدل شده بود، چندان که زنان دربار هنوز میل به زیارتش داشتند. دیگر شبی مخفیانه به دعوت آنان پاسخ داد، اما

به درگاه بازش گرفتند و هم دوباره روانه زندان شد. او بزرگان را هجو کرده بود، و کسی را این باور نبود که این شاعر اهوازی، این فرصت‌طلب هوشمند، به خواست خلیفه کوتاه بیاید. خلیفه از محبوبیت او - چه در دربار و چه در میان مردمان و حتی دشمنان - بیمناک بود، به ویژه این که خاطر فرزند خود امین را می‌خواست. و باز امین عباسی فرصتی دیگر به حسن داد. آزادی دوباره او را جشن گرفتند، و این همه از معجزه کلام سحرآمیز او بود.

ابن حباب، آموزگار عزیز و نخستین او در گذشته بود، خاندان برامکه قتل عام و یا منزوی شده بودند، و ابونواس تنها مانده بود، او به خلوت خویش و در فراق یاران مویه‌ها کرد و مؤثرترین مرثیاتی خود را سرود:

مرا با تازیانه تازیان

راهی به خانه نیست

دریغا ساغر گلرنگ!

مدارا کن عجزم زاده بی‌قرار

فروتنی

آخرین ترانه توست

چرا که این چکامه بینا

چراغی ست بازمانده از ملتی

که او را نه کسیرایی بازمانده و

نه باریدی!

شعرهای معترض ابونواس از خلوت خانه به خواب مردمان آمد و دست به دست شد. دربار از این راز سر به مهر آگاه شد، پس می‌گساری او را بهانه کردند و در انظار خاصان، تازیانه و حدس زدند و باز روانه زندان شد. گفتنی است که دو شاعر درباری، یعنی ابان لاجقی (ایرانی) و اشجع سلمی (عرب) در تخریب شخصیت ابونواس، چه در بارگاه خلیفه، و چه در مجالس و مجامع عمومی، نقشی مودیانه داشتند، چندان که او را حتی جادوگر و جن‌زده معرفی می‌کردند، این دو بارها از سوی ابونواس بی‌گوشمالی نمانده بودند. البته و در مقابل، دو شاعر بزرگ عرب بودند که هرگز از تشویق و حمایت ابونواس پشیمان نشدند. نقل است که می‌گویند ابوالعناهیة شاعر نامدار قرن سوم هجری قمری، بارها بر منبر کلام اعتراف کرده بود که: «یک بیت حسن ابن هانی با شانزده هزار بیت من برابری می‌کند. او فخر شعر و کلام عرب است.»

نفرین شده بی‌بدیل، ابونواس، طی حیات شعر خود، قریب به پانصد واژه پارسی - دری - را به حکم نیوغ خود به زبان و فرهنگ عرب وارد کرد که هنوز هم از مهمات واژگان در زبان عرب به شمار می‌روند. او بود که بحران شعر جاهلیت را شست و شکست و جنبش «شعر ابونواسی» را پایه‌ریزی کرد. پسر گلنار، سنگلاخ اطلال و دمن را از دامن کلام عرب زدود و جهانی نو پی‌افکند. او در واقع «حافظ» شعر و فرهنگ امت عربی است هنوز.

ابونواس هنوز به زندان بود که هارون الرشید درگذشت و امین بر اریکه خلافت نشست.

امین در اولین اقدام، ابونواس را طلبید، او را از زنجیره ستم وارهاوند و محبتش کرد، اما نمی‌دانست که این عاقل‌ترین دیوانه روزگار، نسبت به هیچ قدرتمنداری وفادار نمی‌ماند، چه رسد به حاکمان نوسری.

ابونواس در فراق خاندان مضمحل شده برامکه، با خاندان نوختیان، یکی دیگر از خانوارهای با نفوذ ایرانی در بغداد، دوستی‌ها به هم رساند. نوختیان اهل ثروت و سیاست و شرعیات بودند، و از آنجا که ابونواس همواره مهیایی به کف گرفتن عنان عیش و علم کردن می‌به‌یرده بی‌ریا بود، این خانواده نتوانست او را تحمل کند، ابونواس را قهر آمد و نه شعری، جبروت آن‌ها را شست و کنار نهاد. چندان که اسماعیل ابن ابی سهیل نوختی، بزرگ خاندان نوختیان را دیگر روی بیرون رفتن از خانه نبود. در همین ایام است که او را زهر می‌خورانند، اما زهر بر «زهر» کارگر

نمی‌افتد و ابونواس از بستر مرگ به هلهله زندگی باز می‌گردد:

مرا زندگانی دیگری باید
نه چون تازین سوخته و
نه این بیابان بی آب و نان
شب از فانوس می‌نوشد
فانوس از سپیده دم
اما هیچ کدام نمی‌دانند
من روز خالص امروزم
در این شب بلند.

بعد از بی اثر افتادن زهر، کینه‌توزان راه و چاره ای دیگر جستند؛ نخست او را بی‌آبرو می‌کنند و سپس حذف نهایی... به زعم خویش. پس اهل قدرت پی شیه شاعر مزدوری بنام زنبور کاتب می‌روند. زنبور کاتب به شیوه کلام و زبان و هم به خط ابونواس شعری کفرآمیز علیه پیشوای اول شیعیان می‌سراید و از تمام کد - واژه‌ها و تکیه کلام‌های این شورشی اهوازی استفاده می‌کند، سپس هجویه غیظ‌آور، دست به دست در بغداد می‌گردد، و چون «این زهر» به مایه می‌رسد، ابونواس بازداشت، محاکمه و روانه زندان می‌شود. شنیدنی است که این دسیسه به دستور مأمون عباسی به انجام رسید، ایرانی زاده‌ای علیه ایرانی‌زاده‌ای دیگر، یکی بر سریر قدرت و دیگری بر سریر اندیشه!

مأمون بارها از خراسان به سوی دارالخلافه - بغداد - نامه روانه کرده بود که آوازه سنت ستیزی این عجم‌زاده تا مرزهای چین و ماچین هم رسیده است. متشرعین از او به پلشتی یاد می‌کنند و خلیفه مسلمین باید علیه این پدیده جهدی جدی نشان دهد. اما امین عباسی هرگز برادر خود را پاسخی روشن نفرستاد. حسن ابن هانی، ابونواس اهوازی ما، این وهله پذیرفت که پیش‌بینی این جناب در حال تحقق است که گفته بود: «بلندآوازه می‌شوی، اما سر به سلامت نخواهی برد.» ابونواس در زندان، به سکوت مطلق پناه برد، و به رغم وساطت‌ها و حمایت‌ها، و حتا تقاضا از او که مأمون را مدحی بگو و خلاص! اما او تنها به سکوت خود ادامه داد. روایت است که او را در زندان مسموم کردند. هنوز به سن شصت نرسیده بود. ابن عمر گوید: «هیچ شاعری نبود در عصر ابونواس

که نسبت به نبوغ او در شعر حسد نورزد، حتا نزدیک‌ترین دوستانش، ابوخلدایرسی، و تمجید ابوالعناهیة از ابونواس نیز شکلی دیگر از حسادت بود.»

ابونواس به وقت شهادت،

سبید دینار به ابوالعناهیة

بدهکار بود. ابونواس

اهوازی ما، معمار نخست

جنبش شعر عربی و

نجات آن از چنبره

تکرار و اشباع شدگی

عصر جاهلیت بود.

راه و آراه او سرمشقا

تفکرات عرفاتی از

نوع ایرانی آن به

شمار می‌رود. چندان

که استمرار اندیشه و

سلوک کلامش را

می‌توان در آثار و احوال

شاعران بزرگی چون خیام،

مولوی و به ویژه حافظ دنبال

کرد. دهری‌گری خیام، شوریدگی مولانا، و رندانگی حافظ، وامدار وجودی چون ابونواس اهوازی است. شعر و جهان‌بینی او مؤید این ادعاست.

ابونواس، پیاله فروش خواب نخل و نماز غزل، اولاد بی نظیر اهواز عطر و رود باد، پسر گلنار پارسی، با آن جعد مشکی یله بر پیشانی بلندش.

می‌گویند روزی هارون الرشید، در انظار و اهل مجلس، به ابونواس گفت:

- از دوزخ نمی‌ترسی، این همه کُفر و شراب می‌آوری به کلام؟

ابونواس به امیرالمؤمنین خوانده گفت:

- هر که بگوید آتش، آیا زبانش می‌سوزد؟!

ابونواس با ۱۷۸ شعر عاشقانه‌ای که از او بازمانده است، گوهر عظیمی است که در موطن مادری خود، در ایران ما، چندان شهره و شناخته شده نیست. هنوز شعرهایی از او مانده به مصر که حتا اهل عراق از حضورشان بی‌خبر، و ترانه‌هایی از او مانده به عراق که مصریان فراموش.

ذهن و ظهور و خط و خیال ابونواسی نه تنها به شعر مستبد دوران جاهلیت

پایان می‌دهد، بلکه دامنه دریایی‌اش سواحل آینده‌های دورتر را نیز فرامی‌گیرد.

ابونواس توفانی در بغداد به راه انداخت که دو قرن بعد از وفاتش، ساحت فرهنگ و

شعر آندلس را نیز درنوردید، عاری از حقیقت نیست اگر ادعا کنیم که این جاده

ایریشمین، حتا مسافر مغمومی چون گارسیا لورکا را نیز به جانب خود فراخواند. با

قیامی شتاب زده حتا می‌توان دریافت که شاعران قرن پنجم و ششم هجری در

بلاد آندلس که عموماً عرب زبان بودند تا چه اندازه از روح کلام ابونواس اهوازی

تأثیر پذیرفته‌اند، از جمله: ابن شهید، ابن دراج، ابن سراج، ابن الیمانی، ابن سعید

المغربی، غالب ابن ربیع، ابن صفر المرینی، ابوالحسن ابن القبطرنه، ابن حاذم، ابن

سراج، ابوبکر الطرثشی، و محمد ابن غالب الرصافی... که شعرشان در دفتری به نام

«رایات المبارزین...» گرد آمده است.

و بعد از قرن‌ها، رافائل آلبرتی گفته است: «بیش از من گارسیا لورکا بود که روح

جنگ «رایات المبارزین...» را دریافت و تأثیر این مجموعه بر فردیکو چنان بود که

حتا در نام‌گذاری دفتر خود از آن سود جست. شعرهای جنگ «رایات المبارزین»

دیدگان ما را به جهان‌های تازه‌تری بازگشود و راه رسیدن به روح باستانی آندلس را

به ما نشان داد. گنجینه‌ای که با کشف آن، ساختار شعر ملی

اسپانیا کامل شد.» ای کاش رافائل آلبرتی می‌دانست که

این گنج بازمانده از قرن پنجم و ششم، ادامه کلام

میراث بی‌پایان است. از اهواز تا قرناطه

راهی ست که تنها ابونواس می‌توانست

مسافر ابدی‌اش باشد. ♦

بهار و تابستان ۱۳۸۱ - تهران

- ○ دو قرن سکوت
- نهضت شعوبیه ○ کتاب
- الاغانی ○ قصه قدیم
- تعلق و تماشا ○
- فلهوبات ابونواس ○ دیوان
- این هائی
- غزل غزل‌های
- ابونواس ○ برگزیده شعر
- عصر عباسیان
- دیوان الشعر العربی
- شاعران شعوبیه ○ هزار و
- یک شب
- دایرةالمعارف اسلامی
- (جلد اول، بخش الف)

